

هائی را داشت ، رواج یافت و شعرای معروفی مانند فیضی دکنی و پیدل در این باره کوششها نمودند .

در دوره‌ی صفویه بطوریکه قبلا گفتیم بعلمت تعصب شدید مذهبی و صوفی منشی پادشاهان این سلسله بازار شعر و شاعری و نویسندگی رونقی نیافت و شعرا و نویسندگان آثار خود را منحصر به نعت انبیاء و ائمه و تفسیر و احادیث نمودند .

از این نظر شعرای فاضل و با ذوق که میدانرا برای جنبش هنری خویش تنگ میدیدند هر یک بگوشه‌یی پناه بردند و نیز در اثر فشارهای روحی درجه ذوق و ابتکار آنان تنزل حاصل نمود و در نتیجه شعر اهمیت خود را از دست داد و غزلهای عاجزانه مانند غزلهای محتشم کاشانی و مثنوی های کم ارزش و ظریف مانند مثنوی های ملازلالی بوجود آمد .

در دوره‌ی صفویه بطور کلی دو نوع شعر وجود داشت . اول اشعاری که بروش عراقی گفته شده بود و پیروان این سبک همگی از جامی تقلید مینمودند ، مانند اشعار محتشم کاشانی

دوم اشعاری که بروش جدیدی گفته شده بود و این سبک جدید در اواخر دوره‌ی صفویه بوجود آمد و سبک هندی نام گرفت . از خصوصیات این سبک میتوان ، خیال پروری و تنزل افکار و پایه‌ی الفاظ و معنی در ابداع مضامین و امثال زیبا و لطیف و عدم وجود حماسه و افکار بلند و بزرگی و فخر و مباهات و آوردن مضامین باریک و مشکل را نام برد .

در بین شعرای پیروان سبک صائب تبریزی و کلیم کاشانی اشعار زیبا و گرانمایه‌یی دارند که لطف خاصی داراست .

این غزل از کلیم کاشانی است :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذاشت

ضعف تن از تحمل بار گران گذشت

وضع زمانه ، قابل دیدن دوباره نیست

روپس نکرد ، هر که از این خاکدان گذشت

طبعی بهمرسان که بسازی بهالمی

یا همتی که از سر عالم توان گذشت

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
 آن هم کلیم ! باتو بگویم چسان گذشت
 یک روز صرف بستن دل شد باین و آن
 روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
 این اشعار هم از صائب تبریزی است :

سپحه بر کف ، توبه بر لب ، دل پر از شوق گناه
 معصیت را خنده می آید ز استغفار ما



مرا بروز قیامت غمی گه هست اینست
 که روی مردم عالم دو باره باید دید



گفتگوی کفر و دین ، آخر بیکجامیکشد
 خواب يك خوابست ، اما مختلف تعبیرها
 چنانکه قبلا گفتیم این سبک همانند سبک امپرسیونیسم است و در
 آن يك رکن تشبیه وجود دارد و آن وجه شبه است .
 مانند :

دندان ما ز خوردن نعمت تمام ریخت
 اندوه روزی از دل ما کسم نمیشود

شعرای معروف سبک هندی عبارتند از :

صائب تبریزی . زلالی خوانساری . عرفی شیرازی . کلیم
 کاشانی . فیضی دکنی . پیدل .



بازگشت ادبی

بازگشت ادبی یعنی توجه بروشهای عراقی و خراسانی ، از قرن
 دوازدهم تا امروز برقرار است .
 در این دوره شعرا بهمه‌ی سبکها توجه داشته‌اند و از گذشته‌نگان

تقلیدهای استادانه کرده‌اند .

در زمان نادرشاه چندتن از شعرای اصفهان مانند **هاتف و مشتاق** ، سبک عراقی را بوجود آوردند و در قصیده نیز از استادان عراقی تقلید نمودند .

در زمان حکمرانی کریم خان شاعران اصفهان بشیراز آمدند و سبک جدید را میان مردم رواج دادند و شاعری بنام **حاجی سلیمان صباحی کاشانی** که از دوستان هاتف و آذر در کاشان بود روش عراقی را بسبک خراسانی نزدیک ساخت .

فتحعلی خان صبا که از شاگردان صباحی بود برای اولین بار در قرن سیزدهم بروش خراسانی شعر گفت و با کوشش بسیار این سبک را زنده کرد و از آن زمان ببعده سبک خراسانی توسط **شعله و معتمدالدوله نشاط و سحاب** فرزند هاتف در تهران رواج یافت .

در زمان ناصرالدین شاه ، **قاآنی** که از شاگردان صبا بود قصایدی ساخت که از احاطه مایه و ارزش برابر با قصاید دوره سلجوقیان بود . سپس شعرایی مانند **سروش و شیبانی کاشانی** اختراعی در شعر نمودند و آنرا با سبک قدیم موافق ساختند .

در دوره مشروطیت همگام با تحولات اجتماعی و سیاسی ، تغییرات و تحولاتی در شعر حاصل گردید و شعرا معلومات سیاسی و علمی و اخلاقی خویش را در اشعار خود منعکس مینمودند و پیروزیهای سیاسی سبب تحریک ذوق شعرا گردید و بروشهای مختلف شعر گفتند .

سبک مهمی که در این دوره بوجود آمد روش ساده گویی بود که در گذشته کمتر بدان توجه میگردد ؛ پیشوای شاعران پیرو این سبک **اشرف الدین حسینی** مدیر روزنامه **نسیم شمال** بود و نیز شاعران ملی یعنی **عشق و ایرج میرزا و عارف بسادگی** شعر میگفتند .

شعرا معروف این دوره عبارتند از :

آذر بیگدلی ، مشتاق ، هاتف ، عاشق اصفهانی ، طبیب ، صباحی کاشانی ، قاآنی شیرازی ، محمد اصفهانی ، سروش اصفهانی ، محمودخان ملک الشعرا کاشانی ، شیبانی کاشانی ، شهاب

اصفهان‌ی . شهاب تبریزی . ادیب الممالک فراهانی این شاعران شیوه های آزاد داشته‌اند و نیز شعرایی بسبک حافظ شعر گفته‌اند که عبارتند از : نشاط . فروغی بسطامی . شاطر عباس تهرانی . عارف قزوینی . ایرج تبریزی . سید اشرف گیلانی .

در دوره‌ی معاصر شعرای بزرگی پیدا شدند که با توجه بسبک قدیم روش جدید را پیروی کردند ، از جمله :

دهخدا ی قزوینی . ملک الشعرای بهار . فروزانفر . همایی اصفهان‌ی و نیز شعرایی مانند :

دکتر شهریار و فیروز کوهی و گلچین که بسبک هندی توجه دارند .

در این اواخر شاعرانی متجدد ، نوسازی آغاز کرده‌اند و احساسات و عواطف و افکار خویش را بسبک تازه‌یی بیان میکنند و از این نظر آثار آیتان اشعار نو نام گرفته است .

پیشوای این شعرای نوساز نوهایوشیج شاعر گرانمایه است .



محسنات شعری

بعث در باره‌ی محسنات شعری مربوط بعلم یا صنعت بدیع است . صنعت بدیع عبارت از آرایش و محسنات است که در مورد کلام بلیغ بیکار برده میشود .

صنایع بدیعیه بر دو نوع است :

صنایع لفظی . صنایع معنوی .

صنایع لفظی مربوط بزینت الفاظ است و در معنی دخالتی ندارد .

صنایع معنوی مربوط باآرایش وزینت معنی است .

در اینجا مختصری در باره‌ی صنایع بدیعیه گفتگو مینمائیم .

سجع

سجع آنست که در انتهای دو قسمت از عبارت الفاظی بیاورند که باهم

حقوق و متناسب باشند .

سعدی میگوید :

هر که با بدان نشیند ، نیکی نبیند .

ترصیع

ترصیع در لغت بمعنی گوهر نشانیدن آمده است و در اصطلاح عبارت از مسجع نمودن کلمات و مساوی آوردن حروف آنهاست بطوریکه در وزن و مقدار برابر باشند .

مانند :

برند از برای دلی بارها

خورند از برای گلی خارها

تجنیس

تجنیس یا جناس عبارت از آوردن الفاظ همجنس است در ثریا نظم ، بطوریکه در معنی اختلاف داشته باشند . جناس بر هفت نوع است :

تام . ناقص . زائد . مرکب . مکرر . مطرف . جناس خط .
مانند :

آسان گذران کار جهان گذرانرا

زیرا که خردمند جهان خواند جهانرا

یا این شعر قطران بن منصور شاعر تبریزی ، در جناس مکرر .

چون بطرف جوی بنماید گل خود روی روی

جای با معشوق می خوردن کنار جوی جوی

برده از مرجان بگونه لاله‌ی نعمان سبق

برده از مطرب بدستان بلبل خوشگوی گوی

ایهام

ایهام آوردن الفاظی است که دارای دو معنی باشد ، یکی نزدیک و

دیگر بسیار دور که گوینده معنی دور را توجه کند و ذهن شنونده در ابتدا بمعنی نزدیک متوجه شود .

تضاد

تضاد عبارت از آوردن چیزهای متضاد است در شعر .
مانند :

آتش خشم تو برد آب من خاک آلود
بعد از این باد بگوش تورساند خبرم

سؤال و جواب

سؤال و جواب عبارت از بیان گفتگو میان دو تن است به عباراتی زیبنده
و مضامین نیکو .

مانند :

که از بوی دلاویز تو مستم	بدو گفتم که مشکی یا عبیری
ولیکن مدتی با گسل نشستم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
و گرنه من همان خاکم که هستم	کمال هم نشین در من اثر کرد

حسن مطلع

بیت اول قصیده یا غزل را مطلع گویند .
حسن مطلع عبارتست از آوردن عبارات زیبنده و مضامین پسندیده و
عالی ، در ابتدای شعر یا انشاء .
مانند :

روز مبارک شد و مراد بر آمد
یار چو اقبال روزگار در آمد
مدت هجران گذشت و گریه‌ی عشاق
نوبت شادی و خنده‌ی سحر آمد

حسن مقطع

بیت آخر قصیده یا غزل را مقطع گویند .
حسن مقطع آنست که شاعر ، شعر خود را به عبارت و معنی پسندیده
و موافق طبع و مضمون مطلوب ختم نماید .

مانند :

دعای بد نکنم بر بدان که مسکینان

بدست خوی بد خویشتن گرفتارند

بجان زنده دلان سعدیا که ملک وجود

نیرزد آنکه وجودی ز خود بیزارند

تنسيق الصفات

تنسيق الصفات عبارت از ذکر چند صفت بتوالی یکدیگر است ، برای

يك چیز و یا بطور کلی آوردن چند صفت است بدنبال هم .

مانند :

جهان آرای گردون سای دوداندام آتش دل

شبه دیدار گوهر بار مینا پوش دیبانتن

تناسب یا مراعات النظر

تناسب عبارت از آوردن الفاظی است در شعر که با هم متناسب و

نظیر باشند .

مانند :

تکیه بر اختر شگرد مکن کاین عیار

کاخ کاوس ربود و کمر کینخسرو

حشو

حشو عبارت از لفظی است که در میان جمله یا عبارت آورند که

بدون آن معنی جمله و عبارت تمام باشد .

حشو بر سه قسم است :

حشومتوسط . حشو قبیح . حشوملیح .

حشومتوسط آنست که عدم ذکر و ذکر آن یکسان باشد .

مانند :

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

حشو قبیح آنست که ذکر آن موجب ناپسندی کلام میشود .

مانند :

گرمی نوشم بخدمتت جرم بیوش
 عذرم رمد چشم و صداع هر بود
 حشو ملیح آنست که ذکر آن موجب ملاحظت و رونق کلام شود.
 مانند:

باده لعل لبش کز لب من دور مباد
 راح روح که و پیمان ده پیمانه‌ی کیست
 یا
 چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
 که رحمت بر آن تربت پاک باد
 نسیب و تشبیب

نسبب غزلی است که شاعر در مقدمه‌ی قصیده‌ی خود برای جلب توجه خوانندگان یا شنوندگان می‌آورد.

تشبیب غزلی است که حال شاعر را بیان نماید، عده‌ی تشبیب را بمعنی مقدمه و ابتداء بکار می‌برند.

بعضی از ادبا برای نسیب و تشبیب تفاوتی قائل نشده‌اند و بطور کلی می‌گویند هر غزلی که در قصیده مقدم بر مقصود باشد نسیب و تشبیب نامیده می‌شود.

لغز

لغز آنست که چیزی را سؤال نمایند بدادن نشانیها و صفات آن .
 لغزهای فارسی عموماً با کلمات، آن چیست یا چیست آن شروع
 میشود و از این نظر آنرا چیستان می‌گویند.

رود کی در لغز ریواس میگوید :

آن چیست بر آن طبق همی تابد

چون ملحم زیر شعر عنابی

ساقش به مثل چو ساعد خو را

پایش به مثل چو پای مرغابی

معما

معما آنست که نام چیزی یا کسی را بر رمز و اشاره بیان کنند

مانند معمای زیر **بنام خسرو** .

نام بت من ز غایت لطف

سیبی است نهاده بر سر سرو

که سی بیست میشود ششصد و بعدساب جمل برابر با حرف خ است
و چون بر سر سرو گذارند **خسرو** نتیجه میشود .

*

سخن سرایان ایران بعد از اسلام

بنا بر نظر بعضی از تذکره نویسان نخستین سخنسرای ایرانی
بعد از اسلام **ابوحفص سفدی** است .

شعر زیر منسوب باوست :

آهوی وحشی در دشت چگونه دوزا

او ندارد یار بی یار چگونه بوذا

بعضی دیگر از جمله **عونی** در تذکره **لباب الالباب** میگوید :

قدیمی ترین شاعر در ایران بعد از اسلام **عباس مروی** است .

شعر زیر قسمتی از قصیده‌ی منسوب باوست :

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مر زبان فارسی راهست تا این نوع بین

بعقیده‌ی بسیاری از معققین قدیمترین شاعری که اشعار او به ما رسیده .

است در دوره‌ی طاهریان بوده است .

شعرای دوره‌ی طاهریان

مشهورترین شاعر دوره‌ی طاهریان **حنظله‌ی بادغیسی** است .

(متوفی ۲۲۰ هـ) .

شعر زیر از اوست :

شو خطر کن ز کام شیر بجوی

مهتری گر بکام شیر درست

یا چو مردانت مرگ رو باروی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه

شعراى دوره‌ی صفاریان

از شعراى دوره‌ی صفاریان ، فیروز مشرقی (متوفى ۲۸۳ هـ) و
 ابو سلیك گرگانى (که معاصر عمرو لیث بوده است) را نام میبریم .
 از فیروز مشرقی :

مرغیست خدنك ای عجب دیدی
 مرغیکه بود شکار او جاننا
 داده پر خویش کر کشش هدیه
 تا نه بچه اش برد بمهماننا
 از ابو سلیك گرگانى :

خون خود را گر بریزی بر زمین
 بت پرستیدن به از مردم پرست
 به که آب روی ریزی در کنار
 پند گیر و کار بند و گوش دار

شعراى دوره‌ی سامانی

شعراى معروف این این دوره عبارتند از :

۱- ابوشکور بلخی (متوفى ۳۴۳ هـ) و از اشعار اوست :

تا بدانجا رسید دانش من
 که بدانم همی که نادانم

۲- ابوالمؤید بلخی ، که شاعر و نویسنده بوده و شاهنامه‌ی

بشر نوشته و قصه‌ی یوسف و زلیخا را بشعر پارسی آورده است .

۳- ابوالحسن شهید بلخی (متوفى ۳۲۵ هـ) از شعراى بزرگ عصر

خود بوده است .

از احوالات اوست :

روزی شهید نشسته بود و کتابی میخواند جاهلی نزد او آمد و سلام

کرد و گفت خواجه تنها نشسته‌یی ؟ گفت :

« اکنون تنها نشسته‌ام که تو آمدی »

۴- کسایی مروزی ، نخستین شاعری است که عقاید دینی و مطالب

اخلاقی و فلسفی در اشعار خود آورده است .

۵ - عماره مروزی ، از شعراى اواخر دوره‌ی سامانیان است .

۶- رابعه ، نخستین زنیست که بزبان پارسی شعر گفته است .

۷- رودکی سمرقندی ، اولین شاعری است که دیوان ترتیب

داده و اشعار او مایه‌ی اعتبار دوره‌ی سامانی است (متوفى ۳۲۹ هـ) .

۸- **دقیقی بلخی** (متوفی ۳۶۷) بعد از رودکی مشهورترین شاعر دوره‌ی سامانی است.

شعرای دوره‌ی غزنویان

معروفترین شعرای این دوره عبارتند از :

- ۱- **عنصری بلخی** (متوفی ۵۴۳۱هـ) این شاعر در زمان سلطان محمود عنوان ملك الشعرايي داشت .
- ۲- **غضایری رازی** (متوفی ۵۴۲۶هـ) این شاعر در زمان بهاءالدوله خدمت میکرد ولی در مدح سلطان محمود قصایدی میگفت .
- ۳- **عسجدی مروزی** (متوفی ۵۴۳۲هـ) این شاعر در خدمت سلطان محمود شاعری میکرد .
- ۴- **فرخی سیستانی** (متوفی ۵۴۲۹هـ) از شعرای بزرگ زمان سلطان محمود بود.
- ۵- **منوچهر دامغانی** (متوفی ۵۴۳۲هـ) در عصر سلطان محمود زیست مینموده .
- ۶- **فردوسی طوسی** (متوفی ۴۱۱ یا ۴۱۶هـ) از بزرگان مفاخر ایران و از شعرای بنام و بزرگ دوره‌ی غزنویان است .

شعرای دوره‌ی سلجوقیان تا فتنه‌ی مغول

در دوره‌ی سلجوقیان تصوف رواج پیدا کرد و گویندگان و نویسندگان از میان صوفیان برخاستند .

- ۱- **باباطاهر عریان** ، که در زمان طغرل اول سلجوقیان زیست مینموده است .

دوبیتی‌های او مشهور است ، این شاعر گوشه‌گیر در دامنه کوه الوند زیست مینموده .

- ۲- **ابوسعید ابوالخیر** (۳۵۷-۵۴۴۰هـ) که از متقدمین گویندگان طریقت تصوف است و از او رباعیات و قطعات و ابیاتی نقل شده است .

- ۳- **عبداله انصاری** (۳۹۶-۵۴۸۱هـ) .

از کتاب‌های مشهور او بزبان عربی و فارسی :

ذم الکلام. منازل السائرین.

واردات. دل و جان. الهی نامه. قلندر نامه. محبت نامه.

هفت حصار وجود دارد.

۴- سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵هـ) از جوانی در درباره‌ی غزنویان خدمت

می کرد.

از تحولات اساسی زندگی او پیروی از طریقت صوفیان بود، زیرا

که بدین ترتیب پای از دربار شاه بیرون کشید و دیگر مدح کسی نگفت.

در آن زمان بود که گفت :

مدحش چرا کنم که بیالایدم خرد

هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان

۵- شیخ عطار، که دارو فروش بود و ضمناً طبابت هم می نمود.

مولوی درباره‌ی او میگوید :

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه بیم

شعراى آذربایجان در قرن پنجم

معروفترین آنان عبارتند از :

۱- اسدی طوسی .

۲- قطران تبریزی .

شعراى دوره‌ی اول سلطنت سلجوقیان

معروفترین آنان عبارتند از :

۱- لامعی گرگانی .

۲- ارزقی هروی .

۳- ناصر خسرو .

۴- عمر خیام نیشابوری .

شعراى درباره‌ی غزنویان

(بازماندگان سلسله‌ی غزنویان)

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- مسعود سعد سلمان .
- ۲- مختاری غزنوی .
- ۳- سید حسن غزنوی .

شعرای دوره‌ی دوم سلطنت سلجوقیان

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- معزی نیشابوری .
- ۲- ادیب صابر .
- ۳- عبدالواسع جبلی ، در شعر بصنایع لفظی توجه بسیار داشته است.
- ۴- انوری ، قصاید پیچیده و مدایح اغراق آمیز از خود باقی گذارده
- ۵- مهستی ، مشهورترین زنی است که بفارسی شعر گفته است.

شعرای ماوراء النهر

(دربار آل خاقان)

- ۱- عمیق بخارایی ، در بکار بردن تشبیهات و گفتن مرثیه استاد بوده است
- ۲- سوزنی سمرقندی ، دارای اشعاری ساده و روان است .
- ۳- رشید وطواط ، بصنایع لفظی توجه داشته و اشعار او بیشتر جنگی است .

شعرای آذربایجان در قرن ششم

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- خاقانی شروانی ، دارای اشعاری محکم و متین و حاوی کنایات است .
- ۲- مجیرالدین بیلقانی ، شاعری قصیده سراسر است .
- ۳- ظهیر فاریابی ، پیرو سبک عراقی بوده است .
- ۴- نظامی گنجوی ، خسرو و شیرین ، لیلی و مجنون و غیره از اوست.

شعرای دوره‌ی مغول

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- کمال اصفهانی ، که او را خلاق المعانی گفته اند .

- ۲- مولوی بلخی ، که از بزرگترین شعرای عارف است و کتاب مثنوی مولوی از آثار اوست .
- ۳- سعدی شیرازی ، که استاد سخن و آثار او گنجینه‌ی فصاحت و بلاغت است .
- کتاب بوستان و گلستان از آثار اوست .
- ۴- همایون تبریزی ، که از بهترین غزلسرایان آن دوره است .
- ۵- شیخ محمود شبستری .
- ۶- امیر خسرو دهلوی .
- ۷- اوحدی مراغه‌یی .
- ۸- ابن یمین .
- ۹- سلمان ساوجی .

شعرای دوره‌ی تیموری

- ۱- حافظ شیرازی ، که استاد غزل است و غزلیات او در ردیف عالیت‌ترین اشعار فارسی است .
- ۲- جامی ، که گذشته از شاعری نویسنده بزرگی بوده است .

شعرای دوره‌ی صفوی

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- بابا فغانی .
- ۲- هلالی جغتائی .
- ۳- وحشی بافقی .
- ۴- محتشم کاشانی .
- ۵- عرفی شیرازی .
- ۶- نظیری نیشابوری .
- ۷- طالب آملی .
- ۸- زلالی خوانساری .
- ۹- صائب تبریزی .

شعرای دوره‌ی افشاریه ، زندیه ، قاجاریه

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- هاتف اصفهانی .
- ۲- سید محمد سحاب .
- ۳- مجمر اصفهانی .
- ۴- صبا .
- ۵- نشاط .
- ۶- قائم مقام .
- ۷- وصال شیرازی .
- ۸- قاآنی شیرازی .
- ۹- فروغی بسطامی .
- ۱۰- سروش اصفهانی .
- ۱۱- محمودخان ملك الشعراء .

*

کارشاعر

شعر همزاد بشر است ، یعنی از آن زمان که بشر خود را شناخت و از عالم حیوانات خارج شد و نیروی عاقله یافت ، زیباییها و زشتیهای طبیعت را درك کرد ، از اخوشیها لذت برد ، از ناخوشیها رنج کشید و بطور کلی سه نیروی روانی بشر یعنی **عاقله و منفعله و فعاله** در او قوت گرفت و بدین ترتیب نام او از **حیوان** به بشر تبدیل یافت ، شعر هم بوجود آمد .

همه ی افراد در اثر عوامل خارجی شادان و ناشاد میشوند ، زیباییهای جهان را درك میکنند و زشتیهای آنرا میشناسند ، حالات اندوهبار طبیعت آنانرا رنجور میسازد و مناظر دردناك زندگی روح آنانرا افسرده میکند و بعکس اشکال دلفریب و مناظر فرح بخش و حالات روح پرور طبیعت آنانرا دلشاد میکند و نوید حیات میدهد .

ولی درین این افراد عده یی تنها ناظر این جریانات هستند و قادر نیستند احساسات و عواطف و آنچه را درك کرده اند گسترش داده و منتشر سازند ، اینان افراد عادی هستند .

لیکن عده یی با روحی حساستر و گیرندگی نیرومندتر از افراد عادی این جریانات را درك میکنند و سپس ، انفعالات و ادراکات و احساسات خود

را با قالبی زیبا و معانی بدیع آمیخته با دنیائی زیبایی و لذت بیان مینمایند و درین افراد دیگر منتشر میسازند .

آثار آنان چون باغ گلی است که بهر طرفش روی زیبا گلی بینی و در اثر بوی گل چنان مست شوی که بی اختیار دامن از دست دهی .
اینان گویند گان و نویسند گان هستند .

کارشاعر عبارتست از بیان زیباییها و نازیبائیهای طبیعت و واقعیتها و نمود صحنه‌های دردناک و یا زیبای زندگی .

شاعر باید آینه‌ی تمام‌نمای اوضاع اجتماعی هر دوره باشد ، آینه‌ی پاك و براق ، تنها کارشاعر شکایت از یار و مدح سروران و یا وصف زلف نگار نیست .

شاعر باید شکایت از اوضاع بد اجتماع و مدح پیشاهنگان بشریت و وصف عواطف عالی بشری را بنماید .

باید اندکی بیشتر از افراد عادی فکر کند و حقیقت‌آراهنمای مردم باشد .
کارشاعر تنها قافیه‌پردازی نیست بلکه باید در فکر مضامین عالی و سوژه‌های مفید هم باشد و بخاطر درست نمودن قافیه‌ی شعر خود ، معانی لطیف و پسندیده را فدا نکند زیرا لطف شعر در قافیه‌پردازی نیست بلکه در زیبایی و ظرافت و چگونگی تم اصلی آنست .

عجز و لایه در شعر نشانه‌ی ضعف اراده و ناپختگی گوینده آنست ، زیرا برای برطرف ساختن اوضاع بد اجتماع نباید منتظر بود که دستی از غیب برون آید و جامعه را اصلاح کند ، بلکه باید با کوشش خستگی ناپذیر بچنگ زشتی‌ها رفت و سرانجام شاهد مقصود را در آغوش گرفت ، اوضاع بد اجتماع نتیجه مستقیم اعمال خلاف رویه عده‌ی ناپسند است ، تصحیح آن نیز باید بدست افراد بشر انجام گیرد .

هنرمندان مر بیان اجتماع هستند ، در اینصورت اگر اینان اظهار زبونی و ضعف نمایند پس چه کسانی معایب را آشکار مینمایند و در رفع آن معایب میکوشند ، مگر اینکه بگوئیم عده‌ی خرابکار اجتماع را بسوی نیستی سوق میدهند و سپس عده‌ی خرابکار دیگر در اصلاح آن جامعه میکوشند ! و واضح است که چنین امری محال است .

در میان شعرای گذشته عده‌ی راه خود را شناختند و ضعف و سستی را

بگوشه‌یی افکندند و بچنگ زشتی‌ها رفتند ، محیط تنگ و فشارهای فزون از حد نه تنها آنانرا از راه باز نداشت بلکه کوشش و جنبش آنانرا دو پندان ساخت .

حافظ از اینگروه بود ، او میگوید :

چرخ برهم زخم از جز بهرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک

ولی عده‌یی دیگر بوظیفه‌ی خویش آشنا نبودند و در مقابل ناملایمات تاب نیاوردند و اینه تنها کوششی برای بهبود زندگیی مردم نمودند بلکه بدعت‌های نامناسب و ناپسندی نیز در میان گذاشتند و دردی بر دردهای اجتماع خویش افزودند .

از سعدی عجیب است که بگوید :

آمدم تا عنان شه گیرم زخم از دست خو برویان داد

ملکا گر تو داد من ندهی جان شیرین خود دهم بر باد

ویا اینکه خودخواهی کند و بگوید :

نه با شتر بر سوارم نه چو خر بزیر بارم

نه خدایوند رعیت نه غلام شهریارم

غم موجود و پریشانی معدوم ندارم

نفسی میزنم آسوده و عمری میگذارم

ویا اینکه کوشش و جدیت را بکلی نفی کند و بگوید :

بخت و دولت بکاردانی نیست چیز بشاید آسمانی نیست

اوقاتده است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار

زیرا این مطلب واضح است که اگر در اجتماعی نادانی ارجمند گردد

و عاقلی خوار شود در اثر رکود فکری و روش غلط و معیوب آن اجتماع

است و چنین اجتماعی هیچگاه با این شیوه تکامل حاصل نخواهد نمود ، مگر

اینکه عاقل ارجمند گردد و نادان بدانائی گراید و این وظیفه‌ی گوینده است

که این مطلب را اثبات کند نه اینکه خود او هم عکس این قضیه را

تأیید نماید !

سعدی در جای دیگر رشد فکری نشان میدهد و میگوید :

بدست آهن تفته کردن خمیر

به از دست بر سینه پیش امیر

یا

تاچه خورم صیف و چه پوشم شتا
تا نکنی پشت بخدمت دوتا

عمر گرانمایه در این صرف شد
ای شکم خیره بتایی بساز
و نیز میگوید :

گرچه رامش بفرو دولت اوست
بلکه چوپان برای خدمت اوست

پادشه پاسبان درویش است
گوسفند از برای چوپان نیست

و در اینجا رشد بیشتری نشان میدهد و برآستی زیباتر از زیبا میگوید :
بنی آدم اعضای یک پیکرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بسی غمی
که در آفرینش زیك گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نمانت نهند آدمی

توجه کنید که بین گفتار نخست و سخنان بعدی تا چه حد فاصله وجود دارد ، در جایی خودخواهی ، جای دیگر مردم خواهی ، یکجا اختیاری ، جای دیگر جبری ، این اشتباه است ، زیرا خواننده یا شونده راه را گم میکند و یا اینکه بین دوراهی حیران میماند .

هنرمند و همچنین شاعر باید یک چیز را همیشه در مقابل چشم داشته باشد و آن چیز هدف است .

کار شاعر پیش رفتن بسوی هدف است و هدف شاعر تنها نجات بشر از سرگردانی و برون آوردن اجتماع از منجلاب بدبختی و رذالت است .
و نیز هدف او نمایش صحنه‌های مختلف زندگی و راهنمایی مردم بسوی خوبها و دور ساختن آنان از زشتیهاست .

این کار را شاعر بایستی با آزادی انجام دهد و معانی سودمند را فدای الفاظ بیفایده نکند .

در خاتمه قسمتی از نطق با ارزش استاد بهار را که در کنگره نویسندگان ایران بسال ۱۳۲۷ ایراد نمود میآورم تا راه کار نیکوتر شناخته گردد .

... مادر سردوراهی تاریخ خود قرار داریم ، رادی بسوی کهنگی و توقف و راهی بطرف تازگی و حرکت ، هر گوینده و نویسنده که مردم را بسوی آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و صنعت او حقیقی تر و غمخوارانه تر باشد کالای او در بازار آتیه رایج تر و مرغوبتر خواهد بود
آقایان ! طفره و توقف در طبیعت محال است ، هستی عبارت از حرکت

است ، هر متفکر و نویسنده که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه باشد ،
 بادلیل منطقی ، باید اذعان کند که روبعقب می‌رود و هر کس در زندگی رو
 بعقب رفت بسوی مرگ شتافت ، خصاصه ادیب و گوینده که باید همواره
 بمسافات بعیده پیشاپیش قوم حرکت کند تا قوم را که فطرة دیرباور و مایل
 بتوقف است قدری پیشتر بکشد .

اغراق روزی در شعر مطلوب بود و امروز اغراق در عمل و فکر
 مطلوب تر است .

اغراق فکری و عملی همانست که گوینده خود چند قدم پیشتر از آنچه
 می‌خواهد قوم را بدان رهبری کند قرار گیرد و از آنجا قوم خود را آواز
 دهد تا قوم بدانجائی که باید رسید بطیب خاطر نزدیک شود و در جای طبیعی
 خود استقرار یابد»

VI

گزیده ادبیات فارسی



در این بخش قطعاتی از آثار نویسندگان و شعرای بزرگ ایرانی
همراه با شرح حال مختصر آنان میآوریم



رودکی سمرقندی

(متوفی ۳۲۹)

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی از بزرگترین شعرای نیمه‌ی
دوم قرن سوم و نیمه‌ی اول قرن چهارم است .
وی از مردم رودک سمرقند بود و از این نظر برودکی مشهور
گردید .

این شاعر بزرگ با اینکه نابینا بود در کسب علم و ادب کوشش
فراوان مینمود از این نظر مورد نظر امیر نصر بن احمد سامانی و
وزیر او ابوالفضل بلعمی بود و بامر پادشاه و بکمک وزیر او بنظم کلیله
و دمنه پرداخت .

آثار او بسیار بوده است . لیکن در اثر حوادث و دگرگونیهای بسیار
بیش از اندکی از آنها باقی نیست .

از کلیله و دمنه رودکی

شب زمستان بود کپی سردیافت
کپیان آتش همی پنداشتند
گر مکی شب تاب ناگاهی بتافت
پشته آتش بدو برداشتند

پیشه کس کرده رنج جان آهنج را
 بانگ و زخ مردمان خشم آورید
 روزدن چون شصت ساله سودمند
 جنگ اورا خویشتن پیراسته
 یا چوزرین گوشوار از خوب گوش
 بانهبیب و سهم این آوای کیست
 کار تو نه هست و سهمی بیشتر
 بند ورغ سست بوده بفسکند
 رنجگی باشدت و آزار و گزند
 جایگاه هر دو اندر يك مفاک
 بفکن اورا گرم درویشی گزین

آفریده مردمان مر رنج را
 چون کشف انبوه غوغائی بدید
 روزجستن تازیانی چون نوند
 خودتو آماده نوی و آراسته
 چون گل سرخ از میان پیلغوش
 دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست
 دمنه گفت اورا جز این آوادگر
 آب هر چه بیشتر نیرو کند
 دل گسسته داری از بانگ بلند
 ابله و فرزانه را فرجام خاک
 گر ورم داری گزند آرد بدین

☆

این اشعار نیز از اوست

زمانه را چونکو بنگری همه پنداست
 بسا کسا که بروز تو آرزو مند است

زمانه بندی آزاد وار داد مرد
 بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار

☆

گر تو برداری از دولاله حجیب
 اگر از مشک خال هارد سیب

بحجاب اندرون شود خورشید
 وان ز نخدان بسیب ماند راست

☆

منوچهری دامغانی

(متوفی ۴۳۲)

ابوالنجم احمد منوچهری از اهل دامغان بود .
 از این نظر منوچهری تخلص کرد که در ابتدای شاعری مداح منوچهر

بن قابوس بود .

پس از تسلط مسعود غزنوی بر ولایت عراق منوچهری بنا بر خواهش
 مسعود نزد وی رفت و مداح او گردید .

منوچهری از شعرای بزرگ قرن پنجم است و در شاعری سبک خاصی دارد، در آوردن مضامین مطلوب و معانی نغز استاد است. خصوصاً در مسمط بی نظیر میباشد.

این مسمط از اوست :

آمد بانك خروس مؤذن میخوارگان

صبح نخستین نمود روی بنظارگان

که بکتف برگرفت جامه‌ی بازارگان

روی بمشرق نهاد خسرو سیارگان

باده فراز آورد چاره‌ی بیچارگان

قوموا شرب الصبوح یا معشر النائمین!

می زدگانیم ما در دل ما غم بود

چاره‌ی ما بامداد وطل دمادم بود

راحت کزدم زده کشته کزدم بود

می زده را هم بسی دارو و مرهم بود

هر که صبوحی کنند با دل خرم بود

بادولب مشکبوی بادورخ حور عین

کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش

کبک فرو ریخته مشک بسوراخ گوش

بلبلگان با نشاط قمریگان با فروش

در دهن لاله مشک در دهن نحل نوش

سوسن کافور بوی گلبن گوهر فروش

ازمه اردی بهشت، دهر بهشت برین

چو ک ز شاخ درخت خویشتن آویخته

زاغ سیه برد و بال غالبه آمیخته

ابر بهاری ز دور اسب برانگیخته

وز سم اسب سیاه لؤلؤ تر ریخته

در دهن لاله باد ریخته و پیخته

ریخته مشک سیاه پیخته در ثمین

سرو سماعی کشید برد و لب جویبار
 چون دوردۀ چتر سبز در دوصف کارزار
 مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار
 چون سپرخیز ران بر سر مرد سوار
 گشت نگارین تدر و پنهان در کشت زار
 همچو عروسی غریق در بن دریای چین
 وقت سحر که کلنگ تعبیه‌یی ساخته است
 از لب دریای هند تا خزران تاخته است
 میخ سیه از قفاش تیغ برون آخته است
 طبل فرو کوفته است خشت بینداخته است
 ماه نو منکسف در گلوی فاخته است
 طوطیگان با حدیث قمریگان با انین
 گوئی بط سفیه جامه بصابون زده است
 کبک دری ساق پای در قدح خون زده است
 بر گل تر عندلیب گنج فریدون زده است
 لشکر چین در بهار خیمه بهامون زده است
 لاله سوی جویبار خرگه بیرون زده است
 خرگه آن سبزگون خیمه‌ی این آتشین

این اشعار نیز از اوست :

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
 کرد است رای تاختن و قصد کارزار
 و اینک بیامده است پنجاه روز پیش
 جشن سده طلایه‌ی نوروز نامدار
 آری هر آنکهی که سپاهی شود بحرب
 زاول به چند روز بیاید طلایه دار
 این باغ و راغ ملک نوروز ماه بود
 وین کوه و کوهپایه و این جوی و جویبار

جویش پراز صنوبر و کوهش پراز سمن
 باغش پر از بنفشه و راغش پر از بهار
 نوروز از این وطن سفری کرد چون ملک
 آری سفر کنند ملسو که بزرگوار
 چون دید ماهیان زمستان که در سفر
 نوروز مه بماند قریب مهی چهار
 اندر دوید و مملکت او بغارتیید
 با لشگری گران و سپاهی گزافه کار
 در باغها نشاند گروه از پس گروه
 در راغها کشید قطار از پس قطار
 زین خواجگان پنبه قبای سفید بند
 زین زنگیان سرخ دهان سیاه قسار
 باد شمال چون ز زمستان چنین بلید
 اندر تک ایستاد چو جاسوس بی قرار
 نوروز را بگفت که در خانمان ملک
 از فرو زینت تو که پیرار بود و پزار
 بنگاه تو سپاه زمستان بغارتید
 همه گنج شایگانان و هم در شاهوار

• • • • •

• • • • •

*

فردوسی طوسی

(متوفی ۴۱۱ یا ۴۱۶)

حکیم ابوالقاسم فردوسی از بزرگترین شعرای قرن چهارم و پنجم هجری و یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان بشمار است .
 نامش حسن و نام پدرش اسحاق و مولدش قریه‌ی باژ از قرای شهر طوس است .

در حدود سنه ۳۷۰ بنظم شاهنامه پرداخت و دوره‌ی کامل آنرا در سنه

۴۰۰ بنام محمود غزنوی بانجام رسانید .

شاهنامه مشتمل است بر داستان های پهلوانان و آیین شهریاران بزرگ ایران تاهنگام حمله‌ی عرب بایران و از بزرگترین آثار زبان فارسی است و چون فرهنگی برای لغات زبان فارسی میباشد .

از شاهنامه فردوسی :

کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند روزی ده رهنمای
فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر
نگارنده‌ی برشده گوهر است
نه بینی مرعجان دو بیننده را
که او برتر از نام و از جایگاه
نیابد بدو راه جان و خرد
در اندیشه سخته کی گنجد او
میان بندگی را بیایدت بست
همان بر گزیند که بنده همی
ستود آفریننده را کسی توان
ز گفتار بیگانه یک سو شوی
بفرمانها ژرف کردن نگاه
ز دانش دل پیر بر نما بود
بهستیش اندیشه را راه نیست

بنام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند کیهان و گردان سپهر
ز نام و نشان و گمان برتر است
به بینندگان آفریننده را
نیابد بدو نیز اندیشه راه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد
خرد را و جانرا همی سنجد او
ستودن نداند کس او را چو هست
خردگر سخن بر گزیند همی
بدین آلت و رأی و جان و روان
بهستیش باید که خستو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه
توانا بود هر که دانا بود
ازین پرده برتر سخن گناه نیست

☆

که جان دارد و جان شیرین خوش است
که جان داری و جان ستانی کنی

میازار موری که دانه کش است
پسندی و همداستانی کنی

☆

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
توداد و دهش کن فریدون توئی

فریدون و فرخ فرشته نبود
بداد و دهش یافت این نیکوئی